

صائب تبریزی*

شاعر زمانه خویش

محمد امین ریاحی

گنجینه بیکران سخن منظوم فارسی، این دریای جاویدان اندیشه و زیبایی، تاکنون با معیارهای گونه‌گون مورد نقد و بررسی قرار گرفته، و از نظر سبک و موضوع اشعار به انواع مختلف تقسیم شده است.

اما اگر آثار ادبی را با این نظر کلی بسنجیم که هر شاعری شعر خود را برای چه کسان یا چه گروههایی می‌سرود، و در رسانیدن پیام خود به ذهن مردم مورد نظر تا چه اندازه توفیق می‌یافت، می‌توان شعر فارسی را به سه دوره اصلی و کلی تقسیم کرد:

نخستین شاعران فارسی‌گوی از محمد بن وصیف سگری که نخستین قصیده فارسی را در مدح یعقوب لیث سرود تا مدحتگران دوره های بعد شعر خود را خطاب به امرا و حکام و صدور و رجال و اکابر عصر، و در مدح آنان یا طلب حاجات از آنان و موضوعات مشابه می‌سرودند که به وسیله خود یا راوی شاعر در مجلس و دیوان ممدوح، برای او و گروه معدود حضار مجلس او

*. یغما، (فروردین ۱۳۵۵)، صص ۲ تا ۱۲.

خواننده می‌شد. در کتابهای چهارمقاله^(۱) و المعجم^(۲) و لب‌الباب - قدیم‌ترین منابع موجود - ضمن روایت زندگی شاعران یا نقد شعر آنان، علت کامیابی یا ناکامی هریک، تنها خوش‌آمد و بدآمد ممدوح ذکر شده است.

حتی عوفی در کتاب خود شاعران را به اعتبار وابستگی آنان به خاندان‌های امرای عصر طبقه‌بندی کرده، و این سنت را به تذکره‌نویسان و تاریخ‌نویسان ادبیات در قرون بعد نیز میراث نهاده است.

شعر آن عصر (که می‌توان آن را شعر دیوانی نام نهاد) طبعاً از علوم و فنون عصری، و فرهنگ طبقات بالای اجتماع مایه می‌گرفت، و روز به روز متکلف‌تر و مصنوع‌تر می‌شد، و تمتع از آن انحصار به خواجگان و دبیران و مستوفیان و بزرگان عصر داشت، که لااقل عده‌ای از آنان قادر به درک و فهم هنر شاعر بودند. نظامی عروضی می‌گفت: «شاعر باید ... در انواع علوم متبّع باشد و در اطراف رسوم مستطرف، زیرا چنان که شعر در هر علمی به‌کار می‌شود، هر علمی در شعر به‌کار می‌شود». پس تنها خواص و کسانی که از انواع علوم عصر آگاهی داشتند شعر شاعران آن عصر را می‌فهمیدند و از آن لذت می‌بردند.

درمقابل، عامه مردم، با توجه به این که اصولاً هنوز زبان دری در سراسر ایران گسترش نیافته بود، «فهلویات» یا به اصطلاح شمس قیس «بیت‌ها»ی خاص خود را می‌خواندند و می‌شنیدند و لذت می‌بردند.

سبک فاخر شعری انحصار به مدایح نداشت، کافی است لیلی و مجنون نظامی که برای ابوالمظفر اخستان سروده شده با لیلی و مجنون مکتبی یا فرهاد و شیرین وحشی که برای مردم ساخته شده است مقایسه گردد.

اما اندک اندک با گسترش اقتدار سلسله‌های ایرانی در سراسر ایران‌زمین،

زبان دری گسترش یافت، و با افزایش حوزه‌های درس و بحث رغبت به شعر و ادب بیشتر شد. این بار در کنار شعر مدحی شعر فلسفی و عرفانی هم به وجود آمد که نسبت به اشعار مدحی طالبان بیشتری داشت. اما باز هم محدود به گروه‌های معین از مریدان و هم مشتریان شاعر بود. این نوع شعر هم از نظر اشمال بر اخبار و احادیث و تعلیمات و اصطلاحات خاص، نه چنان بود که مورد فهم و رغبت عامه قرار گیرد.

*

سومین عصر شعر فارسی وقتی آغاز می‌شود که شاعران ممدوحی برای ستایش نمی‌یابند، یا برای دل خویش و پسند مردم سخن می‌سرایند. از غزل‌های سعدی تا غزل حافظ و سخن فغانی و وحشی و صائب سیر تدریجی شاعران به سوی رعایت رغبت عامه مردم پدیدار است.

اوج این مردم‌گرایی در عصر صفوی است که حاصل سیر طبیعی و منطقی شعر فارسی بوده و متأسفانه به علت بی‌عنایتی استادان متأخر ما به شعر این دوره و خودداری آنان از شناختن و شناساندن آن، به‌طور کلی از تاریخ رسمی ادبیات ما سترده شده است.

دولت صفوی نخستین دولت ایرانی است که وسعت کشور را به آخرین حد آن در دوره اسلامی رسانید، و با برقراری وحدت ملی، و بنیاد نهادن یک سازمان مرکزی حکومت، و شروع به اخذ تمدن غربی، یک تحول اساسی در تاریخ و اجتماع ایران آغاز کرد، و فرهنگ امروز ایران (در معنی وسیع کلمه) دنباله فرهنگ عصر صفوی است.

جوانی صائب، در ایام اوج قدرت صفویه، در عصر شاه عباس بزرگ گذشت. عصری که از هر دوره دیگری متمایز بود. جنگهای پیاپی با عثمانی‌ها شور و هیجانی در مملکت برانگیخته بود. اصفهان پایتخت نوین شاه عباس رو به آبادی و زیبایی می‌رفت. هیأت‌های سیاسی و مذهبی و بازرگانی خارجی به کثرت به اصفهان رفت و آمد می‌کردند. مردم با فرنگیان و راه و رسم آنان آشنایی می‌یافتند. یک نسل بعد محمدعلی حزین از معاشرت و درس و بحث خود با فرنگیان در شرح حال خود سخن گفته است^(۳). رونق بازرگانی لااقل به پایتخت کشور رفاه نسبی به ارمغان آورده بود و هر روز طرفه‌ای از دیاری می‌رسید، و شراب پرتغالی با می‌مغانه پهلو می‌زد. و طالب آملی می‌گفت:

کسی کیفیت چشم تو را چون من نمی‌داند

فرنگی قدر می‌داند شراب پرتغالی را

تأسیس قهوه‌خانه‌ها، و تجمع اهل ذوق در آنها، و صرف قهوه و قلیان معنی تازه‌ای به زندگی داده بود.

سفر به هند و گشت و گذار آن دیار سفری آسان و معمولی شده بود.

این همه در تفکر مردم و دید شاعران اثر می‌گذاشت.

اکنون ببینیم نظر پادشاهان صفوی با شاعران چگونه بود؟

در بحث‌هایی که در علق انحطاط شعر در عصر صفوی رفته است، عدم توجه پادشاهان صفوی را از علل انحطاط شمرده‌اند. اما حقیقت نه این است. پادشاهان صفوی که اکثر آنها خود شعر می‌گفتند، مثل محمود غزنوی و سنجر سلجوقی که شاعران را مأموران حقیر دستگاه خود بدانند و در برابر مدیحه به

آنان صله بدهند. بلکه مثل هر انسان باذوقی شعر را دوست می‌داشتند، و شاعران را عزت و احترام می‌نهادند، بی‌این که توقع و انتظار مدیحه داشته باشند:

شاه عباس، شانی تکلو را به زر کشید، زیر بازوان حیدر معمایی را گرفت
و از پلکان دیوانخانه بالا برد، در برابر شفائی می‌خواست از اسب پیاده شود،
بارها به خانه حکیم رکنا می‌رفت، شاعران در قهوه‌خانه در حضور او می‌نشستند
و مشاعره می‌کردند و او ایستاده بود. در جواب زمانی یزدی که به شاه می‌گفت:
«دیوان خواجه را جواب گفته‌ام» به شوخی فرموده (جواب خدا را چه خواهی
گفت)^(۴).

صائب شاعر چنین روزگاری بود. روزگاری که شاعر عزیز بود، اما مداح نبود. شعر و شاعری مردمی شده بود. کم‌کسی از شاعرپیشگی نان می‌خورد. در تحفه سامی و تذکره نصرآبادی بسیاری از شاعران را می‌بینیم که اهل پیشه و حرفت بودند.

شماره قصاید مدحی صائب به چهل نمی‌رسد، و این در میان میراث عظیم شعری او که تا سیصد هزار بیت گفته‌اند، و شاید یکصد و بیست هزار از آن‌همه موجود باشد قطره‌ای است از دریایی. قسمتی از مدایح او هم در حق ظفرخان احسن فرمانروای کابل و کشمیر است که رابطه میان آن دو، رابطه مداح و ممدوح نبود بلکه دوستی مخلصانه‌ای بود چون دوستی حافظ و شاه شیخ ابواسحاق.

در عوض تا بنخواهید در غزلهای خود از شاعران قدیم و معاصر، از بزرگ و کوچک، بامحبت و گذشت و بزرگواری نام برده است و گفته: «ستاره‌سوختگان قدردان یکدگریم.

سخن صائب از نظر وسعت دامنه اندیشه و خیال و اشتغال بر مشهودات و تجارب شخصی او دریایی است. دید تازه جوی او در هر منظره عادی یک مضمون ژرف شاعرانه می‌بیند، و معنی‌های بیگانه را در زندگی آشنای دور و بر خود می‌یابد.

کثرت اشعار و تنوع معانی و مضامین می‌رساند که او در همه عمر، و در همه لحظه‌ها به شعر می‌اندیشیده است و در شعر زندگی می‌کرده است.

صائب در قهوه‌خانه‌ها، یا در تکیه خود در اصفهان (که بعد از او هم تا حوادث ۱۱۳۵ برقرار بوده) می‌نشست، و اشعار خود را برای حاضرانی که اگر نه از طبقات پائین اجتماع، لااقل از طبقه متوسط بودند می‌خواند. نصرآبادی تصریح دارد که: «عموم خلایق از صحبتش فیض وافر می‌برند. از دریای خیال به غواصی فکر و تأمل لالی بی‌قیاس بدر آورده، آویزه گوش مستمعان می‌سازد».

طبیعی است که در سرودن اشعار، ذوق و سلیقه و پسند آن خریداران سخن خود را در نظر داشت. و از فرهنگ آنها مایه می‌گرفت، و به زبان آنها می‌سرود.

وجود تعبیرات عامه مردم را در شعر صائب عیب گرفته‌اند:

پیش از این از ننگ صنعت عشق فارغ‌بال بود

کوهکن در عاشقی این آب را در شیر کرد

*

کیست آرد پشت گردون ستمگر را به خاک

می‌زند این کهنه کشتی‌گیر یکسر را به خاک

*

محیط عشق محال است آرمیده شود

به تیغ موج بریدند ناف گردابش

✱

داغ عشق تو ز اندازه ما بیرون است

دستی از دور بر این آتش سوزان داریم

آری او برای مردم و به زبان مردم شعر می‌گفت. از فرهنگ مردم، از زبان محاوره عامه، از تعبیرات و اصطلاحات مردم کوچه و بازار و قهوه‌خانه، و از مثل‌های آنها بهره می‌جست.

این راهی بود که پیش از او سعدی و حافظ و عبید زاکانی با احتیاط قدم در آن نهاده بودند. و فغانی و وحشی از همان راه رفته بودند. و بعد از او هم قائم‌مقام و دهخدا و ایرج همان راه را رفتند و به مقصد رسیدند.

این جواب آن تذکره‌نویس ساده‌ضمیر لطفعلی بیگ آذر است که با حسرت و افسوس می‌گفت: «سبب شهرت بی‌جای او گویا کمالات نفسانی اوست که مشهور است در حین فراغ از فکر مشغول ذکر بوده، یا تربیت کوکب است، و الا راه دیگر به خاطر نمی‌رسد!»

اما گرایش به سوی مردم، و پیمودن راه ناهموار، فراز و نشیبی در شعر او به وجود آورده است و این سه علت دارد:

پائین بودن فرهنگ عمومی عصر، اصرار شاعر در جستجوی معنی بیگانه، فراوان‌گویی و آسان‌پسندی شاعر.

اول محیط فرهنگی و ادبی عصر را بنگریم:

به قول خود او «صائب از خاک پاک تبریز است» و «از حسن طبع او» «بلند نام شد از جمله خطه تبریز». چه در تبریز و چه در اصفهان به دنیا آمده باشد، به اصطلاح تذکره‌نویس معاصرش نصرآبادی از «تبارزده اصفهان» بود و تربیت جوانی او و تکوین شخصیت او را در محیط تبریز باید جست.

اما تبریز آن روز، در معرض تطاول مداوم عثمانی‌ها بود، و مجال رشد فرهنگی نداشت. دولت صفوی بعد از جنگ چالدران این سیاست را در پیش گرفته بود که در مواقع برتری دشمن با کوچ دادن مردم به نواحی مرکزی و کوبیدن آبادی‌ها امکانات پیشروی را از حریف بگیرد. خانواده صائب از مردمی بودند که در اجرای این سیاست، و نیز برای این که پایتخت نوگزیده شاه عباس عظمت و آبادی پذیرد به اصفهان مهاجرت داده شدند، و در شهرکی به نام عباس‌آباد در کنار اصفهان زندگی از سر گرفتند. اصفهان تازه پایتخت شده نیمه قرن یازدهم نیز، هنوز به صورت یک محیط فرهنگی و ادبی ریشه‌دار درنیامده بود. و تردیدی نیست که برای ظهور شاهکارهای ادبی محیط آماده و مناسب، و سنت نقد و سخن‌شناسی لازم است.

در چنین محیطی شاعر به معنی نازک و معنی بیگانه می‌اندیشید و می‌گفت:

به فکر معنی نازک چو مو شدم باریک

چه غم ز موی شکافان خرده‌بین دارم

و طبعاً یافتن و آفریدن معانی بیگانه و باریک، به آسانی ساختن یک قصیده به سبک خراسانی نیست. و خطر بهانه دادن به دست خرده‌بینان هست.

سومین سبب، فراوان‌گویی و آسان‌گیری و آسان‌پسندی شاعر است. بدیهه‌گو و به تعبیر نظامی عروضی «زود شعر» بود. و روایات مختلفی هست که اگر مصرعی بی‌معنی از کسی می‌شنید فوراً با ساختن مصرعی دیگر آن را به صورت بیتی پسندیده درمی‌آورد. مؤید آسان‌پسندی و آسان‌پذیری شاعر نام بردن اوست از شاعران متوسط در شعر خود، و انتخاب ابیات آنان در بیاض خود (۵) که اگر از نظر اخلاقی ستودنی است اما در تحلیل شیوه کار او، حاکی از این معنی است که شاعر به رمز مشکل‌پسندی و به‌جویی، و تأمل و تفکر برای آفرینش بهترین، که برای هر هنرمندی لازم‌ترین شرط‌هاست عنایت نداشته است.

*

از زبان شاعر بگذریم، و به روح او برسیم.

صائب نه تنها به زبان مردم زمانه خویش سخن می‌گفت، از آن مهمتر این که شریک غم و شادی مردم زمانه خویش، و سخن‌گوی اندیشه‌ها، خواست‌ها، دردها و آرزوهای آنان بود.

زندگانی شاعر در عصر طلایی شاه عباس کبیر به جویندگی و پویندگی گذشت. در سالهای جوانی به سفر کعبه و دیار عثمانی رفت، و بعد مدتی مقیم کابل و کشمیر بود. وقتی در اوج کمال شاعری به وطن باز گشت، سالهای تلخ ظلم و کشتار شاه صفی بود. در سیزده ساله دوره او جایی که بسیار کسان از شاهزادگان و امرا از جمله امام‌قلی‌خان فاتح نامدار هرمز، و حتی همسر و مادر شاه صفی به دستور او کشته شدند^(۶)، وضع و حال مردم را می‌توان حدس زد. تندباد بلا و فتنه از هر سوی می‌وزید. در ۱۰۳۹ همدان به چنگ عثمانی‌ها افتاد، و

شش روز قتل عام کردند، و به شهادت نعیم‌ا و واقعه‌نویس عثمانی، حتی یک انسان و یک خانه و یک درخت در آن شهر برجای نماند.^(۷)

در ۱۰۴۵ تبریز سقوط کرد. در ۱۰۴۸ بغداد از دست رفت و پادگان ایرانی آنجا قتل عام شدند.

بعد از شاه صفی کودک ده ساله‌اش به نام شاه عباس دوم بر تخت نشست؛ او با همه هنردوستی و شعرپروری که داشت، به علت خوش‌گذرانی‌ها فساد و تباهی را بیشتر کرد.

ده سال آخر عمر شاعر، با اوایل دوره شاه سلیمان مقارن بود، که مقدمات شعر صائب تجلی وضع و حال چنین روزگاری است:

پیش از این بر رفتگان افسوس می‌خوردند خلق

می‌خورند افسوس در ایام ما بر ماندگان

او اگر در متن حوادث نبود، اما تماشاگری بود باریک‌بین و غمخوار مردم و اجتماع.

در جامعه‌ای که هنوز بر پایه‌های محکمی استوار نشده بود، زندگی مردم هر روز به نوعی دستخوش اجبارهای ضد و نقیض بود. از تراشیدن یا گذاشتن ریش تا قرق شراب و تنباکو.

فشار متعصبان و ظاهرپرستان، نامرادی اهل فضیلت و معنی، کامیابی سفالگان و سبک‌مغزان، برای شاعری حق‌بین و آزاداندیش بسیار دردناک بود و می‌گفت:

ماتمکده خاک سزاوار وطن نیست

چون سیل از این دشت به شیون بگریزد

*

پاکان ستم ز جور فلک بیشتر کشند
گندم چو پاک گشت خورد زخم آسیا

*

همچو کاغذ باد، گردون هر سبک مغزی که یافت
در تماشاگاه دوران می پراند بیشتر

*

سفلگان را نزند چرخ چو نیکان بر سنگ
محک سیم و زر از بهر مس و آهن نیست

*

اظهار عجز بر در ظالم روا مدار
اشک کباب مایه طغیان آتش است

صائب، ستایشگر نیکی و پاکی و مهربانی، و اخلاق والای انسانی است. به ژرفنای جان و روان آدمیان می اندیشد، و زشتی‌ها را با سبب و علت آنها درمی یابد و باز می گوید. نتیجه آنکه پند و اندرزش مشتی شعارهای کلی و خشک و مبهم نیست، بلکه دستورهای عملی زندگی است، با بیانی دلنشین و قانع کننده.

مجموع آنچه گفتیم چنان مقام و منزلت والایی به او داد که بعد از حافظ هیچ شاعری به این شهرت و محبوبیت نرسیده است، از آثار هیچ شاعری به قدر دیوان او نسخ متعدد (و بعضی از آنها با نمونه خط شاعر) در کتابخانه‌های عالم موجود نیست، هیچ تذکره و جنگ و مجموعه‌ای، در عصر او و بعد از او ترتیب

نیافته که ابیاتی از او در سینه نداشته باشد. و شعر هیچ شاعری را نمی‌شناسیم که به قدر ابیات او طی سه قرن بر سر زبانها بوده و به صورت مثل سائر درآمده باشد.

شعر پرمغز و انسانی او چنان نفوذ و جاذبه‌ای داشت، که از همان روزگار خود او از مرز کشورهای بی که در حال جنگ با ما بودند، به صورت قاطع‌ترین سلاح نفوذ فکر و فرهنگ ایرانی می‌گذشت، و به عنوان پیام دلنواز صلح و دوستی و انسانیت بر دلها می‌نشست. به قول نصرآبادی:

«خامهٔ یگانهٔ دو زبانش، به تحریک سه انگشت، به چهار رکن آفاق، و شش جهت، پنج نوبت کوفته». به عنوان نمونه می‌گویم که در استانبول تنها در سه کتابخانه (دانشگاه - نور عثمانیه - تویقاپوسرای) بیست و یک نسخه از دیوان او هست^(۸)، و در مجموع کتابخانه‌های آن شهر این تعداد از هفتاد می‌گذرد. از آن میان نسخه‌ای به شمارهٔ ۴۰۰ در دانشگاه استانبول نگهداری می‌شود که به تاریخ ۱۰۸۶ در اصفهان کتابت شده و نمونهٔ خط و رقم صائب را دارد که از نظر رفع شبههٔ تاریخ وفات شاعر مهم است.

نسخهٔ نفیس دیگری به شمارهٔ ۱۳۱۷ در همان کتابخانه موجود است که به دستور سلطان احمد سوم، برای کتابخانهٔ او استنساخ گردیده، و این نسخه مقدمه‌ای دارد به عربی، به قلم محمد سلیمان نحیفی شاعر معروف ترک و مترجم مثنوی مولانا. در آن مقدمه می‌گوید که در ۱۱۱۰ همراه محمدپاشا سفیر عثمانی به اصفهان آمده و بارها مزار صائب را در تکیه‌ای در محله سعادت‌آباد^(۹) زیارت کرده، و عیناً به همان صورتی که محمد بدیع ملیح‌ای سمرقندی در ۱۱۹۰ دیده و در تذکرهٔ مذکرا لاصحاب نوشته، سال ۱۰۸۷ را به عنوان سال وفات شاعر با شش

بیت معروف بر سنگ مزار خوانده است. و این دو نسخه مدارک معتبر جدیدی بر اثبات سال وفات صائب است که امروز به تقویم شمسی درست سیصد سال از آن می‌گذرد.^(۱۰)

در مورد نسخ دیوان صائب اضافه نمایم که اکثر نسخه‌ها مخصوصاً آنچه نمونه خط صائب را در حواشی دارد منتخبی است که با نظر خود شاعر ترتیب یافته است. نسخه چاپ‌های خیام، و نسخه‌ای که به چاپ عکسی با مقدمه محققانه استاد امیری فیروزکوهی در سال ۱۳۴۵ از طرف انجمن آثار ملی انتشار یافته از همین دسته نسخ منتخب است.

از این دیوان منتخب، دو چاپ عکسی دیگر (از دو نسخه موجود در موزه ملی پاکستان) به سال ۱۹۷۱ با مقدمه ممتاز حسن در لاهور منتشر گردیده، که به ادعای ناشر یکی کلاً به خط صائب است و دیگری با غزلیاتی در حواشی به خط صائب.

این چاپهای پی در پی از نسخ منتخب این نکته را می‌رساند که بازار ادب فارسی تشنه سخن این شاعر است، و این سؤال را پیش می‌آورد که چرا مجموعه کامل آثار صائب چاپ نشود؟ برای تحقیق در احوال و افکار یک شاعر، یا انتخاب زبده سخنان او دسترسی به همه آثار او لازم است. در حالی که نسخ مطبوع کمتر از یک چهارم آثار صائب است. و آنچه فقط بر مبنای این نسخه ناقص تحقیق و استنباط می‌کنیم طبعاً کامل نیست.

آرزو مندم که یکی از نتایج فرخنده برگزاری این مجمع، این باشد که یکی از دانشگاه‌های ما موجبات تدوین و تصحیح و چاپ دیوان کامل این بزرگترین شاعر عصر صفوی و گنجینه عظیم فرهنگ مردم آن روزگار را فراهم آورد. تا اولاً

راه تحقیق در آثار او از جنبه‌های مختلف گشوده گردد، و ثانیاً زبده اشعار لطیف او از میان همه آثارش انتخاب و در دسترس اهل دل و ذوق قرار گیرد.

چنین کار بزرگی نه تنها اهل ذوق و ادب ایران را شادمان خواهد کرد، بلکه موجب شادمانی همه عاشقان زبان فارسی، و صاحب‌دلان ملت‌هایی خواهد بود که فرهنگ مشترک با ما دارند، و از عصر صائب تا امروز، به قدر ما و بیش از ما به شعر او عشق ورزیده‌اند.

یادداشت‌ها:

۱. چهارمقاله، تصحیح دکتر معین، چاپ ۱۳۳۳ زوار، تمام مقاله دوم در شعر مخصوصاً ص ۴۴، و حکایات مربوط به رودکی، عنصری، فرخی، معزی، ازرقی، رشیدی.
۲. المعجم، تصحیح مدرس رضوی، چاپ دانشگاه، از صفحه ۳۰۷ تا ۳۲۰ و ۴۰۰ تا ۴۰۵.
۳. تاریخ حزین، چاپ ۱۳۳۲ اصفهان، ص ۲۸.
۴. نصرالله فلسفی، زندگانی شاه عباس، ج ۲، ص ۲۲ تا ۴۹.
۵. بیاض صائب از نظر اشعار متقدمان و معاصران صائب، که از صافی ذوق او گذشته است اهمیت خاصی دارد و باید چاپ شود. نسخه‌ای از آن در کتابخانه مرحوم وحید دستگردی بوده، و نسخه‌ای در لنینگراد موجود است.
۶. صفی میرزا مادر محمد میرزا ولیعهد خود را به دست خود کشت و چهل تن از زنان حرم سرا از جمله مادر خود را در گودالی زنده به گور کرد. رک: مقاله نصرالله فلسفی، پنجه خونین، پادشاهی که زن خود را شکم درید و مادر خود را زنده به گور کرد، اطلاعات ماهانه، سال سوم، بهمن ۲۹، ص ۵۹.
۷. تاریخ نعیم، چاپهای ۱۱۴۷ و ۱۲۸۰ ایتانبول.
۹. این محله را در همه منابع دیگر عباس آباد نوشته‌اند، و شاید گاهی بین مردم، سعادت آباد هم نامیده می‌شده است که مؤلف عثمانی به این صورت ضبط کرده است.
۱۰. وفات صائب را بیشتر تذکره‌نویسان در ۱۰۸۱ نوشته، و ماده تاریخ آن را از قول سرخوش «صایب وفات یافت» و از قول ملا محمد سعید اشرف مازندرانی «بود باهم مردن آقا رشید و صایب» نقل کرده‌اند. اما نصرآبادی در تذکره خود که آن را در ۱۰۸۳ نوشته، از ادامه حیات او سخن می‌گوید.

آقای گلچین معانی با تصحیح «یافت و بود» به «یافته و بوده» سال ۱۰۸۶ را به دست داده‌اند. اینک رقم نسخه استانبول می‌رساند که شاعر در ۱۰۸۶ زنده بوده، و نوشته نحیفی و ملیحا (مجله وحید سال پنجم: ۳۳) مؤید این است که سنگ قبر مورخ جمادی‌الاولی ۱۰۸۷ به خط میرمحمد صالح از همان دوره بر سر مزار نصب بوده و تاریخ قطعی وفات شاعر همان است. و تصور این که تاریخ مزبور، تاریخ نصب سنگ باشد با رسم و راه معهود سازگار نیست. محل دفن صائب را خوشگو در «تکیه صائب» و ملیحا در «تکیه درویش صالح» ضبط کرده‌اند که این محل تأمل و شایسته تحقیق است.